

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در جلسه قبل در تاریخ استناد علماء به احادیث برای اثبات حجیت استصحاب؛ کلام شیخ
اعظم قدس سره را نقل کردیم که فرموده «أول من تمسک» والد شیخ بهائی است. البته
احتمال هم دارد ابن ادریس هم رضوان الله علیه استناد کرده باشد به دلیل این که جمله‌ای
به کار برده که این جمله در روایات هست و حدس زده می‌شود که از آن جا باشد. ولی بعد
عرض کردیم که اما در عین حال ولو ابن ادریس هم باشد ما می‌بینیم که فقهای بعد،
اصولیون بعد اصلاً توجهی نکردند و آن‌ها استناد به روایات ننمودند. و گفتیم کتاب‌ها را
شمردیم مثلاً علامه در کتاب‌های اصولی‌اش همین‌جور است یا اعرجی در کتاب‌های
اصولش همین‌جور است و، و، ...

دیروز بعد از بحث یکی از فضلائ که از طریق مجازی بحث‌ها را دنبال می‌کنند تشریف
آوردند و گفتند نه، علامه در نهاية الوصول‌شان استناد کردند به این روایات و بنابراین «أول
من تمسک» نمی‌شود والد شیخ بهائی، چون این‌ها متأخر هستند، این‌ها مال زمان صفویه
هستند. علامه پس تمسک فرموده و این حرفی که شما می‌زنید که غیر از این دو نفر
کسی ندیدیم و این‌ها نکردند درست نیست. خب عبارتی هم آوردند آدرس دادند، ما خیلی
تعجب کردیم که بالاخره پس در نهاية الوصول این‌چنینی است و اگر غفلتی کأته شده از
علماء که گفتند اول آن است و ما هم که مراجعه کرده بودیم به نهاية الوصول، حالا دیدیم
نه، استدلال نکردند. خب گفتیم، چیزش را دادند، امروز نگاه کردم دیدم که خب بحث
استصحاب در جلد چهارم نهاية الوصول مطرح شده، آن‌جا را هم که باز دو مرتبه امروز
نگاه کردیم هیچ استدلالی به اخبار نشده در آن‌جا. آدرسی که دادند جلد اول است. آدرسی
که دادند این‌جا جلد 1 صفحه 39 و جلد 1 صفحه 46. این بخش مقدمه آیت‌الله سبحانی
است برای جلد اول، در جلد اول مقدمه‌ای دارند آیت‌الله سبحانی مفصل است. یک
گزارشی از علم اصول ایشان در این مقدمه بیان کردند و خب تقسیماتی دارند تا عبارت
ایشان را می‌خوانم. تقسیماتی دارند همین صفحه 39 که آدرس دادند این است:

می‌فرمایند: «و أمّا حکم الشاک فهذا هو بیت القصید فی المقام. أقول: الشکّ علی أقسام
أربعة»: اصلاً این عبارات به علامه هم نمی‌خورد. عبارات مال علامه «الف. الشکّ فی
شیء له حالة سابقة اذا شککنا فی بقاء حکم أو بقاء موضوع کنا جازمین به سابقاً، و إمّا
نشک فی بقاءه، فهنا يؤخذ بالحالة السابقة و یسمی باصطلاح الأصولیین بالاستصحاب عملاً
بالسنة: لا تنقض یقین بالشک». این عبارت مال آیت‌الله سبحانی است و ایشان این‌جور
فرموده که تا می‌رسد صفحه 51 بیشتر، خیلی مفصل است و مقدمه مفصلی است تا...

باز هم همین‌جور؛ خیلی طولانی است این مقدمه‌ای که ایشان دارند. خب پس آن مطلبی که... بله؛ تا صفحه 60 این مقدمه طول می‌کشد که آخرش هم جعفر السبحانی، قم المشرقه، مؤسسه الامام صادق، 7 ربیع الثانی 1425.

بنابراین باید وقتی ما به کتاب‌ها مراجعه می‌کنیم مخصوصاً اگر جلد اول باشد؛ توی نرم‌افزار که نگاه می‌کنیم به مجرد این‌که آدرس داده جلد اول یک مطلبی هست نمی‌توانیم به آن کتاب نسبت بدهیم؛ به مؤلف آن کتاب، باید ببینیم توی مقدمه، محقق این‌هایی که مقدم می‌نویسند شاید توی کلمات آن‌ها باشد. در جلد اول معمولاً این‌چنینی است دیگه. بلکه حتی جلد‌های بعدی هم گاهی با یک کتابی، یک رساله، یک چیز دیگری چاپ می‌شود. مثلاً حاشیه مرحوم ایروانی آخرش یک رساله‌ای است راجع به إعراض عن الملك؛ حالا کسی آن‌جا ببیند بگوید که مثلاً ایروانی در حاشیه مکاسب این‌جوری گفته، این یک دقتی می‌خواهد در این موارد، توی نرم‌افزارها که آدم مراجعه می‌کند خب صفحه می‌آید و شماره صفحه است. دیگه حالا قبل و بعد و این‌ها را دیگه نمی‌دانیم این‌ها این‌جا این‌جور عبارتی است. خیال می‌کند مال این کتاب است. خب این یک نکته‌ای بود که تشکر البته می‌کنم من از آن بزرگواری که معلوم می‌شود مطالب را دنبال می‌کنند و اهمیت می‌دهند. حالا دیده ایشان به ذهن شریفش آمده بود که علامه قائل است، این مطلب را می‌فرماید، ایشان هم به روایات استناد فرموده؛ از آن مدرسه‌شان بلند شده بود آمده این‌جا برای بیان این مطلب، این مورد تقدیر هست و شکرالله سعه.

بحث در سند روایت صحیح زراره اولی بود که تعبیر شده بود، تعبیر فرموده بودند در مصباح الاصول مثل بزرگان دیگر به صحیح زراره. عرض کردیم علی مبانی محقق خوئی قدس سره باید گفت این روایت ضعیفه هست سنداً و اشتباه در توصیف به صحیح برای اتکاء به نقل صاحب وسائل کأثه پیش آمده، چون نقل صاحب وسائل این است که محمد بن الحسن یعنی شیخ طوسی باسناده الی حسین بن سعید، خب آقایان گفتند إسناده شیخ به حسین بن سعید که تمام است، بقیه من فی السند هم تمام هستند پس صحیح می‌شود دیگه، مثل بقیه روایاتی که می‌گوید باسناده عن کی، باسناده عن کی، وقتی می‌بینیم إسناده صحیح است، من وقع فی السند هم صحیح است خب صحیح می‌شود دیگه، یعنی عدل امامیه.

و لکن گفتیم این روایت تنها ناقل شیخ طوسی است. کافی نیست، استبصار نیست، کتب دیگر نیست، این روایت فقط و فقط ناقل شیخ طوسی است آن هم فقط در تهذیب دون الاستبصار. و در تهذیب اوائل کتاب الطهاره تهذیب است. مثلاً حدیث یازدهم است که این بزرگوار در تهذیب تا در معظم کتاب الطهاره به تعبیر خودش در مشیخه بناءشان بر این بوده که تمام من وقع فی السند از خودش تا امام را ذکر کند. آن‌جا روایت را این‌جوری نقل...، اول در حدیث هشت، روایت را این‌جوری نقل می‌کند. «أخبرني الشيخ المفيد عن احمد بن محمد بن حسن بن ولید عن کی، عن کی، عن حسین بن حسن بن أبان عن حسین بن سعید تا...، بعد هی، بعد روایت بعد را هی می‌گوید و بهذا الإسناده، و بهذا الإسناده عن الحسين بن سعید، بهذا الإسناده عن حسین بن سعید تا می‌رسد به روایت یازدهم که روایت ما هست. آن هم می‌گوید بهذا الإسناده؛ یعنی همان که در حدیث هشت گفتیم عن الحسين بن سعید. پس شیخ در تهذیب به این سند، این روایت را دارد نقل می‌فرماید. به این سند که نقل می‌فرماید پس در سند چه کسی قرار گرفته؟ این آقازاده، به قول مرحوم شیخنا الاستاد در درس می‌گفت آقازاده، این آقازاده که پسر محمد بن حسن بن ولید که از اعظام علماء هست و مرحوم صدوق از تلامذه او است و این‌قدر به او عقیده

دارد که یتبعه در تصحیح و چی. خب پسر ایشان احمد بن محمد بن حسن بن ولید که ایشان راوی اول است و شیخ مرحوم شیخ مفید قدس سره است. و محقق خوئی می‌فرمایند به هیچ وجه وثاقت این آقا علی‌رغم این‌که آقازاده هم هست ثابت نیست. می‌فرمایند: «فتحصل أنه لم تثبت وثاقة الرجل بوجه، و کیف کان، فلا ینقضی تعجبی من عدم تعرض الشيخ لحاله فی رجاله»، شیخ طوسی هم اصلاً در رجالش ایشان را متعرض نشده، پس این سند به خاطر این‌که راوی‌اش، بعض از روایتش جناب احمد بن محمد بن حسن بن ولید هست و هیچ راهی هم برای توثیقش نیست به نظر محقق خوئی بنابراین می‌شود ضعیف دیگه، و دیگر نمی‌شود به آن گفت صحیحه، این اشکال و عویصه‌ای که در مقام هست. برای تخلص از این مناقشه وجوهی ممکن است گفته بشود.

وجه اول: این است که خب اثبات کنیم وثاقت ایشان را و این مطلبی که آقای خوئی دارند که «لم تثبت وثاقة الرجل بوجه»، این را نپذیریم و اثبات کنیم وثاقت این بزرگوار را و این بحث بحث مهمی است یعنی چون ایشان احمد در خیلی از روایات واقع شده و اگر ایشان وثاقتش ثابت بشود خب یک مشکله‌ی بزرگی در خیلی جاها حل می‌شود. برای اثبات وثاقت ایشان حالا من عین عبارت معجم را می‌خوانم چون وجوه وثاقت تقریباً این جا آمده غیر از یکی‌اش که بعد اضافه می‌کنیم.

ایشان فرموده: «أحمد بن محمد بن الحسن بن الولید من مشایخ الشیخ المفید قدس سره و قد صحح العلامة کثیراً من الروایات الّتی هو فی طریقها»، علامه بسیاری از روایاتی که ایشان در طریقش واقع شده آن روایت را فرموده صحیحه است؛ سندش صحیح است. حالا هم در کتب فقهیه هم در آخر رجالش، رجال علامه؛ آن خلاصه الاقوال در آخرش اسناد به اشخاص مختلف را ذکر می‌کند و این‌که این سند ضعیف است یا صحیح است؛ آن جا بیان کرده «و قد صحح العلامة کثیراً من الروایات الّتی هو فی طریقها و کذلک الشیخ حسن صاحب المعالم، فیما حُکى عنه»، و این مال شیخ حسن صاحب معالم هم خیلی مهم است. چرا؟ چون ایشان و صدیق عالمش صاحب مدارک که با همین‌ها رفیق بودند و با هم درس شروع کردند خواندند و آمدند پهلوی مقدس اردبیلی؛ داستان‌ش معروف است. این دو بزرگوار قائل هستند به این که وثاقت و عدالت روات باید با دو شاهد عادل ثابت بشود. اگر شیخ تنها بگوید ثقة فایده ندارد. نجاشی تنها بگوید ثقة فایده ندارد. بیّنه باید قائم بشود. ایشان با این‌که نظر شریفش این است که بیّنه باید قائم بشود در عین حال... و ما در کتب رجال هم نداریم که اصلاً ایشان؛ مطرح نشده در کتب رجال، حتی شیخ طوسی را ایشان گفت تعجب می‌کنم. شیخ طوسی را در رجال این شخص معروف را نامش را نبرده و ترجمه‌اش را ذکر نکرده. حالا در فهرست ذکر نکرده وجه دارد. چون فهرست مال کسانی است که تألیف دارند، ایشان تألیف ندارد فلذا اسم...، اما در رجال چرا ذکر نکردند؟ «بل وثّقه الشّهِید الثّانی فی الدرایة»،

س: استاد ببخشید؛ عبارت آن بزرگوار؟؟

ج: عبارت؛ معجم رجال الحديث آقای خوئی را داریم ...

«بل وثّقه الشّهِید الثّانی فی الدرایة و الشیخ البهائی فی حاشیة حبل المتین». پس این‌ها هم موثق هستند. «و قال المیرزا فی الوسیط: و لم أر إلى الآن و لم أسمع من أحد يتأمل فی توثیقه». خب این‌ها وجوه توثیق شد که پس از مشایخ شیخ مفید است، علامه تصحیح کرده، شهید ثانی در درایه توثیق کرده، شیخ بهائی توثیق کرده و میرزا هم که گفته (میرزای استرآبادی ظاهراً در رجال کبیر) من کسی را ندیدم که تأمل داشته باشد لم

اسمع و لم آر کسی را که تأمل در توثیق این بزرگوار داشته باشد. یعنی تسالم دارند کأَنَّهُ در توثیقش، علمایی که ما درک کردیم. خب البته این‌ها مال اواخر هستند دیگه حالا، اواخر که می‌گویم یعنی مثلاً قرن نهم، دهم. این‌ها «إلا أنه مع ذلك لا يمكننا الحكم بوثاقته. أما تصحيح العلامة، أو غيره للطريق، فهو اجتهاد منه، و لعله من جهة أصالة العدالة، كما استظهرنا البناء عليها من العلامة مما ذكره في ترجمة أحمد بن إسماعيل بن سمكة»، ایشان نظر شریف‌شان آقای خوئی این است که علامه قائل به اصالة العدالة بوده، یعنی اگر یک کسی مسلمان است «و لم يُر منه ذنبٌ» می‌گویم عادل است. و این مطلب را ایشان از عبارتی در احوالات همین اسماعیل، احمد بن اسماعیل استفاده کردند که آن‌جا گفته بود ما چیزی که از او ندیدیم پس ثقه است و عادل است. یا از این جهت است، از این راه است یا از جهت اصالة العدالة این‌ها آمدند گفتند. «أو من جهة كونه من مشايخ المفيد»، و این‌ها هم شیخ الاجازه بودن را اماره وثاقت می‌دانند و ما قبول نداریم. «أو من جهة كونه من مشايخ المفيد» و شاهد این‌که این احتمال درست است که شاید این بزرگان که آمدند، علامه گفته، تصحیح کرده، صاحب معالم تصحیح کرده ممکن است بر اثر این باشد که ایشان از مشایخ اجازه هست از باب شیخوخت اجازه گفته باشند فرمایش فاضل مجلسی است در وجیزه، چون مجلسی دوم؛ ایشان در رجال کتابی دارند به نام وجیزه که واقعاً هم وجیزه است، خیلی کوچک است. فرموده: «يُعَدُّ حديثه صحيحاً لكونه من مشايخ الإجازة»، پس علامه هم لعل به همین وجه گفته، صاحب معالم هم لعل به همین وجه گفته، «لكننا قد ذكرنا في المدخل» مدخل معجم الرجال «أن الشيخوخة للإجازة لا يلزمها الوثاقة، و لا الحسن». خب پس بنابراین آن تصحیح علامه و غیر علامه رفت کنار. این هم که از مشایخ اجازه باشد این هم رفت کنار، ما هم قبول داریم ایشان از مشایخ اجازه هست، شیخ الاجازه هست

س: کبری است ولی ...

ج: ولی این کبری درست نیست. پس تا حالا دو وجه باطل شد. «و أما توثيق الشهيد الثاني، و الشيخ البهائي، فهو أيضا مبني على الاجتهاد و الحدس»، چرا؟ «إذ لا يحتمل أن يكون مثل هذا التوثيق منتها إلى الحسن و السماع من الثقات»، احتمال نمی‌دهیم که با این فاصله، با این...، حالا گفتند علتش را. بله، ما اگر ده واسطه هم بخورد ولی این ثقه از او، او از او به دستش رسیده باشد این می‌شود حسّی، احتمال متوفر هم داشته باشد محتمل الحسن و الحدس می‌شود قبول داریم؛ اما احتمال حتی نمی‌دهیم که با این‌که توی کتب رجال فلان اصلاً راجع به این آقا حرفی زده نشده؛ مجلسی معنعناً تا کسانی که درک کردند احمد را همین‌طور سینه به سینه به او رسیده باشد. یا شهید ثانی همین‌جور یا شیخ بهائی همین‌جور. «كما هو الحال في توثيق غيرهما من المتأخرين لمن يكون الفصل بينه و بينهم مئات من السنين»، متأخرین غیر حالا این‌ها هم بیایند کسی را توثیق کنند، کسانی را توثیق کنند که بین این متأخرین و آن‌ها صدها سال فاصله است. خب چه جور...، بعد این را توی آن مدخل توضیح دادند گفتند چون قطع شده و حال ما و حال این آقایان فرقی نمی‌کند؛ کتب رجالیه‌ای که دست آن‌ها بوده همین‌ها است که دست ما هست.

س: پس صرف فاصله زمانی دلیل‌شان اثبات شده زمانی است که، ضمیمه؟؟ این قرینه‌ای که فرمودید؟؟

ج: آره، آره، بله، و الا فاصله زمانی اگر جوری باشد که فاصله هست ولی هی معنعناً اشکالی ندارد. «و لا سيما أنه لا يوجد لأحمد هذا ذكر في كتب الرجال»، اصلاً مغفول بوده،

مُهمل است، توی کتاب رجال ذکری از آن نیست که ما احتمال بدهیم خب اگر ذکری بوده از آن خب حالا باز می‌گفتیم که لعل سینه به سینه حالا بوده «حتی أن العلامة قدس سره أيضا أغفل ذكره». در کتاب خلاصة الرجالش، نام ایشان را هم نیاورده اصلاً «و من هنا قال الفاضل التفریثی» نقد الرجال مال فاضل تفریثی است. قال، ایشان این‌جوری فرموده: «قال الشهيد الثاني فی درایته: إنه من الثقات، و لا أعرف مأخذه». فاضل تفریثی فرموده او توثیق کرده ولی من نمی‌دانم مأخذ و منبع این توثیق کجا است؟ توی کتب رجال که نیست، جایی که نیست از کجا در آورده؟ فتحصل: أنه لم تثبت وثاقة الرجل بوجه، و کیف کان، فلا یقضى تعجی من عدم تعرض الشيخ لحاله فی رجاله، مع أنه من المعاریف، و کثیر الروایة یا کثیر الروایة، و قد وقع فی طریقہ إلى محمد بن الحسن بن الولید، و غیره». این عبارت اخیر یک راه جدیدی هم از آن استفاده می‌شود که گفتیم.

پس ایشان می‌فرمایند که «مع أنه من المعاریف، و کثیر الروایة»، خودمان هم که می‌دانیم؛ بالوجدان می‌بینیم که در اسناد فراوانی واقع شده. مبنای شیخنا الاستاد آقای تبریزی قدس سره، آقای آمیرزا جواد آقا این است که اگر کسی از معاریف باشد «و لم یُر فی حقه قدح» این موجب، و این دلیل بر وثاقتش است با دو بیان که قبلاً بارها این را هم گفتیم دیگه.

یک بیانی ایشان دارند در کتاب‌شان أسس القضاء‌شان ظاهراً آن‌جا است که ایشان می‌فرمایند که یک کسی که معروف است، سر زبان‌ها است، همه او را می‌شناسند و در عین حال کسی قدحی راجع به او نمی‌گوید و حال این‌که رجالیون اهتمام داشتند به این‌که اگر رجالی و راوی ضعیف است، قدحی درباره او هست بگویند و این را از مستثنیات غیبت می‌شمردند. ابن داوود در اول رجالش می‌گوید که ولو این عیب است غیبت است ولیکن این‌جا به‌خاطر تحفظ بر دین ما این کار را کردیم که یک آدمی که خودش حجت نیست بر این جهت است.

خب ایشان فرموده کسی که در بین جماعتی که آن‌ها اهتمام دارند به این‌که با چشم تیز دارند نگاه می‌کنند اگر خطایی دارد، اگر فلان است بگویند و هیچ‌کس حرف نزده این حُسن ظاهر دارد، این همین حُسن ظاهر است و مشمول روایت عبدالله بن ابی یغفور می‌شود که فرمود اگر کسی در بین محله‌ای زندگی می‌کند و کسی از او بدی نمی‌گوید فلان «فقد ثبت عدالته و حرمت غیبه و فلان» که علماء می‌گویند حُسن ظاهر این اماره‌ی بر عدالت است، شارع این را اماره بر عدالت قرار داده. همین، توی یک محله‌ای دارد زندگی می‌کند می‌رویم از اهل آن محله می‌پرسیم می‌گویند نه ما بدی از او ندیدیم، نماز می‌آید بدی هم از او ندیدیم، این «ثبت عدالته». این همین حُسن ظاهر است که آدم یک جایی زندگی می‌کند مردم می‌گویند... این آقا هم توی حوزه‌های علمیه هست بین روات است، محدثین است، آن هم معروف، یک‌وقت کسی مطرح نیست در یک گوشه‌ای هست بله آن نه حُسن ظاهر پیدا نمی‌کند به این‌که، نمی‌بیند او را اصلاً توی انظار نیست، ولی کسی که توی انظار است فلان است همه... این معلوم می‌شود که مشمول آن روایت می‌شود.

این استدلال یک اشکالی دارد و آن این است که بعض من وَقَعَ در سند همان روایت عبدالله بن ابی یغفور، آن هم توثیق ندارد در کتب رجال؛ ولی من المعاریف است. آن‌وقت او را بخواهیم از این راه درست کنیم که خود ایشان هم آن را از همین راه، این می‌شود دُور....

س: ??? از همین می‌خواست بکند ...

ج: آره

س: ???

ج: آره دیگر. چون باید روایت عبدالله بن ابی یغفور ثابت باشد که صدر من المعصوم ...

س: ???

ج: نه نه اوشان هم از همان راه، من دیده بودم که ایشان این را هم از همان راه درست کردند، این را جناب آقای شهید این‌ها عرض کردم که این دُور می‌شود این‌که ایشان فرمودند. ایشان فرمودند ایشان عدول کردند مثلاً توی مجالس استفتاء دیگر این، می‌گفتند نه ما اطمینان پیدا می‌کنیم، کسی که در بین یک جماعتی باشد و قدحی دارد با کسی نمی‌گوید این یوجب اطمینان نفس ما، ما نمی‌خواهیم داخلش کنیم در روایت عبدالله بن ابی یغفور، ما اطمینان پیدا می‌کنیم ...

س: به عدالت واقعی ...

ج: بله؟

س: اطمینان به عدالت واقعی.

ج: بله اطمینان پیدا می‌کند، از باب اطمینان می‌گوییم. مثلاً آقای حائری قدس‌سره، بله آقای حائری، من خودم نشنیدم این کلام را ولی دوست‌مان جناب آقای عندلیب حفظه‌الله نقل می‌کرد از آقای حائری که ایشان فرمود همین که شیخ طوسی می‌گوید ثقه من اطمینان پیدا می‌کنم. شیخ طوسی بگوید ثقه، فلانی ثقه من اطمینان پیدا می‌کنم. آخر یک بحثی هست که قول رجالیون به چه وجه حجت است؟ ایشان گفته بود وجهش این است که من اطمینان پیدا می‌کنم، اطمینان حجت است. خب ...

س: ایراد ندارد حاج آقا ??? کنم؟

ج: به چی؟

س: همین عبارت که می‌فرماید کأنَّ ??? کسی که بین مردم است حُسن ظاهر دارد، معروف است، قدحی ندارد، حداقل عامل معامله الثقه با آن می‌کنند اگر نگویند ??? واقعیه دارد حداقل عامل معامله الثقه با آن می‌کنند ???

ج: نه یک مواردی ببینید اطمینان پیدا می‌شود

س: یعنی طریقت قول ثقه به همان‌طور که مع الذکر طریقت قول کسی که چنین حُسن ظاهری هم دارد برای وثاقتش کأنَّ این یک طریق است بر یک وثاقت ظاهری هست بین عقلاء. این حُسن ظاهر اصلاً اسم حُسن ظاهر که طریقت دارد این خود این عنوان خودش یک عنوان سیره‌ی بین عقلاء کأنَّ شاید باشد صرف‌نظر از این روایت ...

س: وثاقت یک عدالت است، آن عدالت

س: ??? عمل کردن و اعتماد کردن

س: ???

س: ??? الان طرف بخواهند بگویند آقا این ...

س: ??? اطمینان

س: نه نه، آخر اطمینان به چی؟ من نکته‌ام روی این است، اطمینان به چی پیدا می‌کند؟ اطمینان ??? این که حرفش واقعاً مورد اعتماد است یا نه ??? جری عملی بر این است که آمن معامله الثقة باشد، دوتا حرف است. یک وقت شما می‌گویید این آدم آدم مورد اعتمادی است، ملکات نفسانی‌اش درست است، تعمد بر کذب ندارد، ضابط و ثقه است، یک وقت این را می‌گویید، این را ما کشف نمی‌کنیم، اما یک وقت اصلاً بناء عقلاء بر این است که عامل معامله الثقة باشد این بعید است....

س: ??? شما عدالت را می‌خواهید بفرمایید یا وثاقت را؟

ج: عدالت، عدالت منتها خب ما می‌گوییم که به خدمت شما عرض شود آن را بارها هم ما دیگر اضافه کردیم که عدالتش که ثابت شد بعد به اصالة السلامة ضبط آن هم ثابت می‌شود، چون ما عدالت تنها کفایت نمی‌کند برای مان ...

س: ??? از وثاقت مثلاً می‌خواهد درستش کند، به او اعتماد می‌کند ...

ج: برای همین که حُسن ظاهر دارد؟ اگر اطمینان پیدا نکنند هم می‌کنند این کار را؟

س: آخر اطمینان به واقعیت این ...

ج: بله به واقعیت دیگر، ممکن است خیلی آدم سالوس بازی هست، ظاهر شروع می‌کند ...

س: خیلی مشکل است بیایم بگوییم به واسطه‌ی این به آن ...

س: آخر بین عقلاء کسی که خیلی در معرض بوده، خیلی می‌توانستند غربالش کنند و با غربالی که کردند چیزی پیدا نکردند این یک نوع ...

ج: نگفتند، ببینید کسی چیزی نمی‌گوید، نگفتند، چیزی نگفتند این مقدار است

س: ???

ج: آن وقت می‌گویند پس حالا نگفتند چیزی درباره‌اش خب چرا این قدر آدم‌ها را گفتند این را نگفتند؟

س: ??? حاج آقا یک جایی یک وقت وجوهی هست برای حالا مثل ???، مثل تقیه وجوهی دیگری که می‌خواستند یک سری مصالح را رعایت کنند کأنَّ حُسن ظاهر لا یستکشف، یک جایی هست که این قدر این طرف در معرض هست حُسن ظاهر یستکشف منه، اگر یستکشف من حُسن ظاهر صغری ثابت بشود کبرای ??? و حجیت کسانی که حُسن ظاهر دارند را از این راه اثبات کنیم.

س: ??? مبانی عدالت هم تأثیرگذار است این‌جا، اگر بگوییم «ملکه راسخه فی النفس» این‌طوری عده‌ای می‌گویند این به صرف این‌که ملکه راسخ است معلوم نیست که لحاظ بشود ...

ج: نه اماره‌ی بر آن، نه این‌که مثلاً حالا تا ببینید نه این‌که یک روز، این مثلاً سالیانی است توی حوزه هست و هیچ‌کس نمی‌گوید، فدحی راجع به این نمی‌کند این‌جا ...

س: لعلّ توی خانه با زن و بچه بد رفتار می‌کند؟

ج: نه

س: از کجا می‌گویید نه؟ این ملکه راسخه فی النفس که می‌گویند ...

ج: ببینید همه‌ی چیزهای افراد که برای ما روشن نمی‌شود ولی ...

س: خب همین ...

ج: نه نه ببینید وقتی که توی یک محله هست می‌بینند که چیزهای مختلف پیش می‌آید، مثلاً جنسی می‌خرد هیچ خیانتی نمی‌کند اگر پول هست زود می‌آید می‌دهد مثلاً، یک دعوایی می‌شود حرف زشت نمی‌زند، یک کسی چیز می‌کند گذشت می‌کند، آن‌جا آن کار، آن‌جا آن کار، آن‌جا آن کار، این‌ها مجموعاً می‌فهمیم که پس یک آدمی است که یا اگر ملکه هست این حالت ملکه را دارد خودش تربیت کرده، تهذیب کرده و این‌ها البته به این‌که سالیانی وقتی با او زندگی کردی ...

س: خب آن امور ظاهری مردم، علماء مخصوصاً مراعات می‌کنند ولو ...

ج: ببینید توی زندگی کم‌کم روشن می‌شود وقتی که. ما خودمان افرادی که ...

س: ???

ج: ببینید نه نگاه کنید شما الان همه‌ی این افرادی را که می‌بینید چه جوری می‌گویید؟

س: ???

ج: نه نه الان ببینید مثلاً ما خیلی‌ها را با عدالت قبول داریم واقعاً عادل‌شان می‌دانیم از علماء، از مراجع، حتی از طلاب محترم، فضلاء، دوستان‌مان عادل‌شان می‌دانیم. مگر ما توی همه‌ی خفایا و زوایای زندگی افراد هستیم؟

س: ما حُسن ظاهر را می‌گوییم ...

ج: نه نه، حالا شما ممکن است دیرباور باشید یک مقداری، نمی‌دانم حالا مقدار باوری شما را، ولی ...

س: ???

ج: حالا این مراجع بزرگواری که شما تقلید می‌کنید از آن کسی که تقلید می‌کنید، نمی‌دانم تقلید می‌کنید یا نه؟

س: ما به حُسن ظاهر عدالتش را ثابت می‌کنیم، آن‌ها عدالت‌شان به حُسن ظاهر ...

ج: آهان یعنی فقط بگویید حُسن ظاهر دارد؟

س: حالا برخی از مراجع و حالا خیلی از نزدیک ...

ج: از کجا، همان همان که شما می‌گویید از نزدیک. الان شیخ انصاری را از کجا می‌گوی؟

س: حالا ما را مجبور نکنید بگوییم همه به حُسن ظاهر است ولی انصافاً با این ??? که الان فرمودید

ج: عرض کردم این داستان‌ها، گفتم ابوی ما، گفتم من تازه که آمده بودم قم رحمة‌الله علیهم اجمعین این‌هایی که حالا در این داستان، با حاج آقا مصطفی دوست شده بودیم و این‌ها. آن وقت هنوز معمم نبود دیگر، مثلاً پالتو شلوار می‌پوشید. گفت که، آن‌ور ما بود، گفت که من می‌خواستم از آقای بروجرودی تقلید کنم به پدرم گفتم که خب علمیت آقای بروجرودی خب به هر حال روشن است و معروف است و خودش و آقا هم درسش می‌رفته دیگر، امام هم درس آقای بروجرودی؛ اما عدالتش را از کجا می‌گوی؟ امام فرمودند که آقای بروجرودی، تقریباً با این عبارت، از آن ساداتی است که خیلی جوش می‌کند، یک چیز خلاف که می‌بیند ناملایم که می‌بیند خیلی جوش می‌کند، گفت مقتضای جوش کردن چی هست؟ این است یا به طرف بدی بگویی یا یک کار چی بکنی، ولی فرموده بود که هیچ وقت دیده نشده که ایشان علیرغم این حالت شدت غضبی که برایش پیدا می‌شود و جوش می‌کند از مرز شرع خارج بشود. اگر توی زندگی ایشان هم این جوری بود دیگر، اگر یک وقتی هم یک چیزی پیش می‌آمده روی اشتباه فوراً عذرخواهی می‌کرده یا بالاتر از عذرخواهی. باز مرحوم ابوی رحمة‌الله علیه نقل کردند که آقای بروجرودی داشتند می‌آمدند درس، یک بنده‌ی خدایی طلبه‌ای خدمت ایشان می‌رود اظهار حاجت می‌خواسته بکند چی، آقا می‌گویند من حالا دارم درس می‌روم این را بعد از درس مثلاً شما تشریف بیاورید. خب آن طلبه هم جدا می‌شود از آقا ولی می‌رود درس و می‌رود همان جلوها می‌نشیند همان حلقه‌ی جلو که آقای خامنه‌ای هم می‌گفتند من همیشه زود می‌رفتم و با بقیه جلو می‌نشستم برای این‌که خوب بتوانم، که آن حلقه‌ی جلو مثلاً آقای صافی، آقای آشیخ لطف الله صافی، آقای آشیخ علی صافی بالاخره این‌ها آن‌جا می‌نشستند. گفتند که آقای بروجرودی آمد و شروع به درس فرمودند و یک مقداری که بحث کردند و این‌ها، این آقا یک اشکالی، همین آقایی که آقا به او گفته بودند بعد از درس بیا. خب یک مطلبی به ذهنش می‌آید شروع می‌کند اشکال کردن و حرف زدن. آقای بروجرودی می‌فرمایند مگر نگفتم بعد از درس، سنگین بود گوش‌شان خیال کردند راجع به آن دارد صحبت، آن حرف چیز را دارد این‌جا می‌گوید. آقای صافی حالا نمی‌دانم کدام صافی‌ها که آقا فرمودند که گفتند آقا راجع به این مطلبی که فرمودید ایشان دارند صحبت می‌کنند. خب آقای بروجرودی چیز کردند و بعد گفتند که، درس که تمام شد از منبر که آمدند پایین فوراً خم شدند دست این آقا را بوسیدند، گفتند من را ببخشید، زعیم است، آقای بروجرودی خیلی عظمت داشت دیگر مرجع، خب دست این را بوسید گفت من را ببخشید که من اشتباه کردم. و داستان‌های خیلی متعددی است که خیلی ایشان یا یک آقایی را توی درس خلاصه خیلی چیز می‌شوند و ایشان هم عصبانی می‌شود و فلان، این آقای آسید مصطفی گفتند که دنبال من فرستادند بعد از یا فردا صبح ساعت، درشکه بگیر برویم خانه‌ی آقای فلان. آقا هم گفتند که بله من چیز شدم و گفتم بابا این‌ها... گفتند نه. خلاصه صبح زود درشکه گرفتیم رفتیم خانه‌ی آن آقا توی خیابان آذر نمی‌دانم کجا بود، آقا رفتند منزل او که آن آقا

گفت آقا ما که افتخار می‌کنیم شما با ما... خیلی مواظب خودش بود آقای بروجردی
رحمة الله علیه.

س: بله فرمایش شما درست است ولی

ج: ببینید هان پس بنابراین از همین چیزها دیگر آدم می‌فهمد دیگر، همه‌ی زندگی آدم چه
می‌داند چه جوری است

س: بله، ولی صرف این‌که در کلمات رجالی نقد نشود به این مرحله از همان‌طور که
خودتان لحظاتی پیش اشاره فرمودید به این مرحله از تدقیق نمی‌رسد. بله یک موقعی یک
چیزی فرمایش خود حضرتعالی تصریح می‌کند که ما زیر و بم زندگی‌اش را بررسی کرد
آن‌موقع ممکن است عدالت واقعی هم احراز بشود ولی به این مقدار نه.

س: بیان دوم ...

ج: بله بیان دوم که اطمینان دیگر.

پس بنابراین راه دیگر هم این است که ما بگوییم ما اطمینان پیدا می‌کنیم از، پس این
راه‌هایی است که برای توثیق جناب احمد گفته شده است.

عرض می‌کنم به این‌که این هم مهم است این شیخوخة الاجازه که گفته شده یکی از
راه‌های کشف وثاقت هست که ایشان مطرح فرمودند در همان جلد اول معجم الرجال
امارات وثاقت را بررسی کردند که این مقدمه معجم الرجال کتاب خوبی است این مقدمه
این محور قرار بگیرد برای بحث‌های رجالی. ششمین اماره شیخوخة الاجازه «فقد اشتهر
أن مشايخ الإجازة مستغنون عن التوثيق» این‌ها نیاز به توثیق... بله آقا؟

س:؟؟؟ وجه دوم ...

ج: حالا این‌ها وجوهی بود که حالا داریم برمی‌گردیم به این‌که ..

«و الجواب عن ذلك: أن مشايخ الإجازة على تقدير تسليم وثاقتهم لا يزيدون في الجلالة و
عظمة الرتبة عن أصحاب الإجماع و أمثالهم» اشکال اولی که ایشان می‌کنند می‌گویند بابا
مشایخ اجازه دیگر بالاتر از آن هجده‌تایی که اصحاب اجماع هستند و کسّی در رجالش
گفته که بالاتر نیستند در عظمت و جلالت و این‌ها. آن‌ها را متعرض شدند وثاقت‌شان را
گفتند رجالیون، آن‌ها مستغنی از توثیق نیستند اما این هرکه مشایخ اجازه هست مستغنی
از توثیق شده برای این ذکر نکردند؟ این حرف درست نیست که مستغنی هستند از... این
درست نیست. بعد می‌فرمایند که «و الصحيح أن شیخوخة الإجازة لا تكشف عن وثاقة
الشيخ كما لا تكشف عن حسنه» وثاقت که هیچی، کشف از حُسن هم نمی‌کند چرا؟

س: حسن مرادشان چی هست؟

ج: مدح است ...

س: صرف مدح

ج: آره مدح آره؛ چون آقای خوئی خبر حَسَن را هم حجت می‌داند.

«بیان ذلک»، ظاهراً ولی این شیخنا الاستاد آقای آیت‌الله وحید ظاهراً حجت نمی‌دانستند ظاهراً آن‌موقع توی درس و این‌ها، خبر حسن را می‌گویند این مدحی درباره‌اش هست ولی وثاقتش...

«بیان ذلک: أن الراوی قد یروی رواية عن أحدٍ بسماعه الرواية منه» خودش شنیده از او می‌آید نقل می‌کند، این‌که به آن نمی‌گویند شیخ الاجازه، این از مشایخش هست ولی شیخ الاجازه به آن نمی‌گویند «و قد یرويه عنه بقراءتها عليه» این هم یک سؤال «و قد یرويه عنه لوجودها فی کتابٍ قد أجازہ شیخه أن یروی ذلک الکتاب عنه من دون سماع و لا قراءة» مثل این‌که مثلاً کتاب کافی است مؤلف آن هم محمد بن یعقوب کلینی است، مثلاً ما می‌رویم از آقای نجفی مرعشی می‌گوییم اجازه به ما می‌دهد، حالا ایشان اجازه می‌دهد، در این‌جا من نه از آقای نجفی مرعشی شنیدم این را روایات را و نه قرائت کردم پیش ایشان، سماع و قرائتی در کار نبوده ولی ایشان به من اجازه داده. این اجازه فایده‌اش چی هست؟ فایده‌اش این است که از این به بعد می‌توانم بگویم خبری، حدثی السيد المرعشی عن فلان عن فلان. می‌فرمایند که «فالراوی یروی تلک الرواية عن شیخه» به همین که شیخ اجازه‌اش است «فیقول: حدثنی فلان، فیزکر الرواية» حدثی فلان آن‌وقت روایتی که آن تحدیث کرده نقل می‌کند «ففائدة الإجازة هی صحة الحکایة عن الشیخ و صدقها» یعنی صدق حکایت، دروغ نگفته که دارد می‌گوید حدثی «فلو قلنا» پس این می‌شود شیخ اجازه، آن‌وقت این آقای که مجاز است از این شیخ اجازه دارد نقل می‌کند. حالا اگر شما این آقای که مجاز است را ثقة بدانید، مثل شیخ مفید که الان ما ثقة‌اش می‌دانیم، این احمد چی هست؟ شیخ اجازه‌ی شیخ مفید شده، این‌که شیخ الاجازه‌ی شیخ مفید بوده برای این بوده که شیخ مفید بگوید حدثی، همان‌طور که یادتان باشید خواندیم آن‌جا گفت حدثی؛ شیخ مفید در صفحه‌ی هشت بود دیگر. این‌جا می‌گوید «ما خبرنی به الشیخ ایدہ الله» یعنی شیخ طوسی «اخرنی به الشیخ ایدہ الله عن أحمد بن محمد» ا خبرنی گفته، حالا این عبارت مال مفید نگفته حدثی، می‌گوید ا خبرنی الشیخ المفید عن احمد بن فلان، خبر داده از آن. خب این‌جا پس فایده‌اش این است. حالا اگر ثقة از ثقة ما قائل بشویم چون قبلاً یک بحثی داشتند که اخبار ثقة از ثقة دلالت بر وثاقت می‌کند و هذا می‌فرماید این‌که بگوییم ثقة از ثقة اگر نقل کرد این دلالت می‌کند بر این‌که آن منقول منه ثقة هست ایشان می‌گویند این درست نیست «و قد أفرد المحدث النوری فی المقام، فجعل رواية مطلق الثقة عن أحد کاشفاً عن وثاقته و اعتبارہ» این‌جا هم خب شما می‌گویید این آقا کیست؟ شیخ اجازه‌ی شیخ مفید است، شیخ مفید که ثقة هست و حالا دیگر دارد از این آقا نقل می‌کند، پس این آقا معلوم می‌شود ثقة است؛ چون ثقة که از غیر ثقة نمی‌آید نقل کند، این‌هایی که می‌گویند شیخ اجازه مستغنی است از چه باب می‌گویند؟ لابد از این باب می‌خواهند بگویند و الا چیست؟ شیخ اجازه هم که گفتیم فقط هنری که دارد شیخ اجازه شدن این است که این آقا بتواند بگوید حدثی، ا خبرنی و در این حدثی و ا خبرنی دروغ نگفته بشود حرفش صادق باشد، این است. فلذاست چون شیخ الاجازه بودن فقط اسناد را درست می‌کند، حدثی و ا خبرنی را درست می‌کند نه چیز آخری را و نقل ثقة از شیخ اجازه موجب این نمی‌شود که او را ثقة بدانیم، اماره‌ای بر وثاقت نیست، چون هرکسی حق دارد از دیگری نقل بکند ولو ثقة نباشد، مجهول الحال باشد پیش او؛ این همه آدم‌های ثقه‌ای که از مجهول الحال می‌کنند از ضعفاء نقل می‌کردند توی رجال هست دیگر. خب و گفتیم هم بارها من این را اضافه کردم، عرض کردم که یکی از دواعی نقل این است که با این گفته‌ها چی درست می‌شود؟ استفاضه و تواتر و این‌ها درست می‌شود، حرف این و حرف آن و حرف آن و این هم یک داعی است که ما

این را نقل می‌کنیم آن یکی دیگر هم از یکی دیگر، یکی دیگر از یکی دیگر، یکی دیگر از یکی دیگر این‌ها تعاضد می‌کنند همدیگر را یک مقداری ممکن است اثبات بشود. این فرمایش آقای خوئی است فلذا آقای خوئی شیخ الاجازه بودن را می‌گوید دلیل نمی‌شود.

انصاف این است که باید تفصیل دارد و للتفصیل تفصیل که دیگر وقت گذشته ان شاء الله در جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين